

مادر پرسید: باید چه چیزهایی با خودمان ببریم؟
راکون گفت: جعبه ساندویچم
کمی فکر کرد: و لیوانم.
و میوه ات و بیسکویتت. اینها را نباید فراموش کنیم
راکون لبخند زد.





راکون گاز بزرگی از ساندویچش خورد.
مامانش گفت: ساندویچت که تمام شد، راه می افتیم
راکون جویدنش را کمی آهسته تر کرد.
او قرار بود بعد از یک تعطیلات طولانی
دوباره به مدرسه برگردد.